

## درباره ی محتوای سیاسی پلمیک با سوسیالیست های خلقی (در دفاع از سوسیالیسم کارگری- قسمت دوم) کیوان امیری الیاسی

جمعه 16 نوامبر 2007

اشاره ی مختصر:

پس از انتشار مقاله ی "در دفاع از تشکل مستقل دانشجویی" عابد توانچه با فحشنامه ای که در آن مرا به "روشنفکران دموکرات ماب"، "توده ای های هنوز توده ای"، "تقی شهرام"، "چپول"، "چپکی" و "متال باز" بودن متهم کرده بود به استقبال مقاله ی من آمد. عابد توانچه مرا به داشتن ارتباط با فرخ نگه دار، سازگارا، حجاریان و فخرآور متهم کرده بود، در پاسخ به این فحاشی مقاله ی "در دفاع از سوسیالیسم کارگری- قسمت اول" نگاشته شد. عابد توانچه این بار نیز به جای بحث درباره ی مقاله ی من سعی کرد تا به خیال خود با افشاگری در مورد سوابق من اتهامات دیگری را به من وارد کند. همانطور که در قسمت قبلی مقاله تاکید کردم هدف من از نگارش این مجموعه مقالات نه پاسخ به فحاشی های عابد توانچه که پرداختن به بحث های مهم تری است که از نظر من می تواند به دامن زدن به بحث های جدی تری در میان فعالین جنبش دانشجویی و دیگر جنبش های اجتماعی کمک کند. این میان اما در هر یک از این مقالات به گوشه ای از اتهامات وارده خواهم پرداخت. هدف از این کار نه پاسخ به عابد توانچه که افشای شارلاتانیسم و انگ زنی های بدون فاکت است، چرا که شیوع آن در جنبش چپ بسیار خطرناک خواهد بود. به خصوص آن که قطب سوسیالیستی! شارلاتان های کامنت باز به یاری تبر به دستان معتقد به ترور انقلابی آمده است! در این مقاله به اتهام عابد توانچه نسبت به عدم اعتقاد من به دیکتاتوری پرولتاریا پاسخ خواهم داد و پاسخ به سایر اتهامات بی پایه و اساس را به نوشته های بعدی موکول می کنم.

مطالعه ی این مقاله را به خصوص به عابد توانچه که به تعبیر سعید حبیبی: "اگر زنده بماند!- به عنوان یکی از مطرحترین پرچمداران مارکسیسم لنینیسم در ایران شناخته خواهد شد." توصیه می کنم.

### جمعه بیست و پنجم آبان 1386

#### 1- درباره ی محتوای سیاسی پلمیک با سوسیالیست های خلقی:

طی چند روزه گذشته شماری از رفقای که از موضع خیرخواهانه نگران تحلیل نیروی چپ در جدال های قلمی درونی هستند نسبت به ادامه ی پلمیک با عابد توانچه ابراز ناهرسندی کرده اند. این رفقا عمدتاً به ضرورت نقد و مقابله با دشمن مشترک (لیبرال ها، انجمن های اسلامی، حکومت اسلامی و...) پرداخته اند. ضمن اشاره به این نکته که مبارزه ی ایدئولوژیک کمونیست ها نمی تواند بر پایه ی روش دوخردادی اتحاد برای مقابله با دشمن مشترک قرار گیرد توضیح برخی نکات را لازم می دانم چرا که ادامه ی نگارش این سلسله مقالات بدون توضیح مفصل محتوای سیاسی و طبقاتی پلمیک با سوسیالیست های خلقی امکان پذیر نبود.

"کمونیسم عبارتست از علم شرایط رهایی پرولتاریا"

اصول کمونیسم/فردریش انگلس

برای مارکس و انگلس، کمونیسم علم شرایط رهایی پرولتاریا، جنبش و برنامه ی جهانشمول مبارزه ی طبقه ی کارگر برای رهایی انسان از کلیت سازمان معیوب جامعه ی سرمایه داری بود. در نتیجه ی جدایی ساختاری تئوری مارکسیسم از عمل سیاسی، که طی یک قرن بر بستری از جهت گیری های طبقاتی روی داد؛ کمونیسم به چارچوبی ایدئولوژیک و سازمانی برای بیان ناراضیاتی طیف وسیعی از تمایلات ناسیونالیستی و محلی علیه فقط و فقط برخی از جنبه های این سازمان معیوب تبدیل شد. برای توجیه عمل سیاسی غیر پرولتری (که در راستای منافع طبقاتی بورژوازی قرار داشت) پروژه ی مسخ و تخریب تئوری مارکسیستی کلید خورد. تز منحن "سوسیالیسم در یک کشور" تنها یکی از نمودهای تئوریزه کردن ناسیونالیسم و فرمیسم بعنوان محتوی تئوری مارکسیستی است. بدین ترتیب

سوسیالیسم رهایی بخش کارگران با سوسیالیسمی جایگزین شد که بی حقوقی سیاسی و انواع و اقسام محدودیت های فرهنگی را لازمه ی اقتصاد دولتی می دانست. مسخ تئوری مارکسیستی البته به ناسیونالیزه شدن مارکسیسم یا تبلیغ سوسیالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی تحت نام مارکسیسم در اتحاد جماهیر شوروی محدود نماند و بسیاری از جنبش های سوسیالیستی را که به تغییر جهت طبقاتی سوسیالیسم در شوروی اعتراض داشتند را هم تحت تاثیر قرار داد. به عنوان مثال مائوئیسم که در تقابل با همزیستی مسالمت آمیز خروشچف شکل گرفته بود به فاصله ی چند سال دچار چرخش کاملی در مواضع شد.

"انقلاب بی وقفه ی مائو با انقلابات خودجوش پرولتری که به جامعه ای بی طبقه می انجامند، هیچ ارتباطی ندارد. کاملاً بر عکس! انقلاب بی وقفه ی او بیشتر مانند تئوری جنگ طولانی است؛ این تئوری نه حرکتی خودجوش بلکه هدایت شده، منضبط و سراسر تاب و تحمل است. به عبارت دیگر، وقتی مائو خواستار انقلاب است، خواهان تولید بیشتر و بیشتر است. این همان چیزی است که مارکس انباشت بدوی سرمایه نامیده بود"

فلسفه و انقلاب/ رایا دونایفسکایا

اما این مساله محدود به مائوئیسم نبود، اگر کمونیسم برای مائو به مفهوم تولید هر چه بیشتر بود، در اروپای شرقی، کمونیسم به عنوان علم ایجاد سرمایه داری دولتی و اطمینان خاطر از اطاعت طبقه ی کارگر، به کار گرفته شد. در این کشورها سوسیالیسم به صورت علم برنامه ریزی تولید در آمد، گویی فقط سوسیالیسم قادر به برنامه ریزی بود.

"گرایش وجود داشت که تولید را به خاطر تولید تکامل می داد و در انبوه آمارها و فهرست ها مهم ترین چیزی که نادیده می گرفت، این بود که چگونه و چه وقت سطح زندگی ارتقا یابد... جوهر بحث های تئوریک رسمی بین الملل کمونیسم رسمی در 1967 همه چیز را افشا کرده بود، چرا که <تولید به خاطر تولید> عبارتی بود که مارکس به تولید سرمایه داری اطلاق می کرد و ویژگی آن را <کشتر بزرگ بی گناهان> می دانست."

فلسفه و انقلاب/ رایا دونایفسکایا

اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی تلاش کردند تا وابستگی تمام عیار خود به بارآوری کار و در نتیجه استثمار شدید کارگران را نفی کنند، همین موضوع تئورسین های کمونیست را به بت واره پرستی علم سوق داد. علم ناب تحقیق در فضای خارج زمین و یا ساخت بمب های هیدروژنی محصول همین دوران بودند. کار به جایی رسید که ادوارد لپسینکی نقش انقلابی را نه به کارگر بلکه به کارخانه ی خودکار نسبت داد!

در اروپای غربی و آمریکا هم سوسیالیسم به عنوان پوشش ایدئولوژیک مبارزه جویی آنارشویست ها، مباحثات فرهنگی و آنتیستی روشنفکران، رفرم های فرهنگی و آموزشی طبقه ی متوسط، سیاست های چپ پارلمانتاریست، رفع بحران به شیوه کینزی و آشتی طبقاتی به کار گرفته شد. اما در کشورهای به اصطلاح "جهان سوم" تحت تاثیر موفقیت شوروی و چین در رشد صنعتی، سوسیالیسم به مبارزه ی ناسیونالیستی علیه امپریالیسم تبدیل شد، در واقع سوسیالیسم به صورت ابزاری در دست جناح چپ بورژوازی و خرده بورژوازی در آمد. برنامه ی (اگر بتوان علی رغم ابهام بیش از حدش آن را برنامه دانست) سیاسی - اقتصادی ای که بخش عمده ی چپ ایران در طول دوران فعالیت خود به جامعه ی ایران ارائه کرده است چیزی شبیه به مدل توسعه ی اقتصاد کاپیتالیستی و در نتیجه دولت متناظر با آن بوده است. این برنامه مبارزه ی سوسیالیستی را به عنوان مبارزه ای برای تحقق استقلال ملی، توسعه اقتصادی، رفرمهای اجتماعی و دموکراسی بورژوایی ارائه می کرد. به این معنا بخش غالب چپ ایران فارغ از تمام حسن نیت و داعیه ی کمونیستی ای که داشته است چیزی جز جناح چپ جنبش ملی - اسلامی بورژوایی و خرده بورژوایی نبوده است. (1) بیهوده نبود که پس از اصلاحات ارضی در سال 42 بسیاری از گروه ها و سازمان های چپ هرگز نپذیرفتند که فرماسیون اجتماعی - اقتصادی غالب در ایران سرمایه داری است. بیهوده نبود که همچنان یا بر طبل نیمه فنودال- نیمه مستعمره بودن کوفتند یا با تاکید بر وابستگی در "سرمایه داری وابسته"، نخست مبارزه با سرمایه داری را به مبارزه با سرمایه داری وابسته و در نهایت به مبارزه با سرمایه داران وابسته تقلیل دادند و در نهایت از استقلال سرمایه داران ایرانی حمایت کردند. چنان که در نهایت اعتقاد به خودکفائی اقتصادی به شاخص مبارزه ی ضد امپریالیستی و سوسیالیستی تبدیل شد. و سرانجام بیهوده نبود که از نظر اکثر آن ها بورژوازی

ملی و مترقی در صفوف "خلق" قرار داشت. اگر تاریخ کمونیسم تاریخ مبارزه ی بی وقفه ی طبقه کارگر، گاه به شکل آشکار و گاه به شکل پنهان، علیه سرمایه باشد، در آن صورت تاریخ این مبارزه از تاریخ مبارزات شمار بسیاری از سازمان هایی که ادعای "چپ"، "سوسیالیسم"، "کمونیسم" و... به یدک می کشیدند کاملاً جداست. طی سال های 57 تا 60 زمانی که کارگران علیه کارفرما و در مجموع علیه مناسبات سرمایه داری دست به اعتصاب می زدند این سازمان ها می خواستند به آن ها بقبولانند که مشکل شما امپریالیسم آمریکاست چرا مقابل سفارت آمریکا دست به اعتراض نمی زنید؟ بیهوده نبود که این چپ هرگز نتوانست در میان کارگران پایه بگیرد، این سوسیالیسم فقط و فقط توسط روشنفکران رو به افزایش جامعه ی شهری نمایندگی می شد.

حزب توده سنتز دو جریان بین المللی و بومی بود. از نظر بین المللی پایه های تشکیل دهنده ی حزب توده را ناسیونال رفرمیسم پروسوییتستی ( Pro-Sovietism ) و از نظر بومی آرمان های استقلال اقتصادی و توسعه ی صنعتی تشکیل می داد. وفاداری راسخ بخش اعظم حزب توده به اتحاد جماهیر شوروی در نهایت به انشعاب ملی- اسلامی خلیل ملکی انجامید. در این انشعاب حزب توده به اولویت قائل شدن برای سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی نسبت به منافع ملی متهم شد. از آن زمان تا کنون جریان اصلی انتقاد چپ رادیکال از حزب توده ی ایران همین نادیده گرفتن منافع ملی بوده است، یک قرن پس از زمانی که مارکس اعلام کرد: "کارگران وطن ندارند" کمونیست های ایرانی حافظ منافع ملی شدند. این تصویر پلشت همان چپی است که پشت سر خواست اخراج کارگران افغانی ایستاد و ... درست بر خلاف سنت سوسیالیسم کارگری که از همان آغاز بر انترناسیونالیسم و مبارزه ی جهانی طبقه ی کارگر تاکید کرد، گرایشات متنوع رفرمیستی بر پایه ی نوعی ملی گرایی بنا شدند. از سویی استالینیسم پشت سر تر "سوسیالیسم در یک کشور" سنگر گرفت و از سوی دیگر تمام هنر سوسیال دموکراسی (پس از جنگ اول جهانی) کنترل و مدیریت سرمایه داری در داخل مرزهای ملی بود. سوسیال دموکراسی در بهترین حالت در سطح ملی به تحمیل رفرم هایی به نفع کارگران و از طریق اتحادیه های کارگری دل خوش می کرد.

با شکست دولت مصدق حزب توده متهم به عدم حمایت از دولت مصدق شد. زمانی که با زوال جبهه ی ملی اپوزیسیون ناسیونالیست ضعیف شد این چپ رادیکال بود که با رشد کردن در فضای خلا عدم حمایت حزب توده از جبهه ی ملی رشد کرد، در واقع این چپ عهده دار وظایف اپوزیسیون ناسیونالیست شد. این سنتز جبهه ی ملی و حزب توده ی ایران بود که به شکل گیری چپ رادیکال در ایران انجامید. چپ رادیکال که صورت غالب چپ ایران را در دهه های 60 و 70 میلادی تشکیل می داد، محصول نقد ناسیونالیستی از حزب توده در جریان شکست کودتای 28 مرداد علیه دولت مصدق است. به این ترتیب رادیکالیزه شدن ناسیونالیسم به صورت وجه مشخصه ی چپ رادیکال در آمد. گستره ی این چپ رادیکال از تنوع زیادی برخوردار بود، از مائوئیست ها و چریک های شهری (فدائیان خلق) تا شمار زیادی از گروه های خط 3 که به فعالیت های سیاسی اعتقاد داشتند. در این میان تئوری های مائوئیستی و شبه مائوئیستی توانایی زیادی برای جذب این ناسیونالیسم در دستگاه نظری خود داشت، این همان الگویی بود که در چین پیاده شد. کار به جایی رسید که ستارخان و باقرخان به عنوان شخصیت هایی که برای مبارزه ی سوسیالیستی باید منبع الهام قرار بگیرند مورد ستایش قرار گرفتند و عکس های میرزا کوچک خان در کنار تصویر آیت الله خمینی روی دیوار محل جلسات "اتحادیه ی کمونیست های ایران" نصب شد.

اگرچه بسیاری از سازمان های چپ رادیکال برنامه ی روشنی برای تصرف قدرت سیاسی در دست نداشتند اما مدل مورد نظر آن ها به کار گیری روش های خشن علیه دولت بود، رادیکالیسم سطحی این چپ در ضدیت آشتی ناپذیر با سلطنت و بعدها حکومت اسلامی و نه سرمایه نمود می یافت. این رادیکالیسم سطحی مورد افتخار سوسیالیست های خلقی همان رادیکالیسمی بود که در نهایت سازمان فدائیان اقلیت را به دنباله روی محض از مجاهدین خلق (جناح چپ جنبش اسلام سیاسی) واداشت.

بدین ترتیب زمانی که جنبش اسلام سیاسی در سال های میانی دهه ی 50 گسترش می یافت بدنه ی اصلی این چپ رادیکال ترجیح داد در خانه ی تیمی خود باقی بماند تا طرح ترور فلان سرهنگ دون پایه را عملی سازد و... برنامه ی تصرف قدرت سیاسی سازمان های چپ رادیکال آن قدر گنگ و ناروشن بود که سرانجام به فدائی گری برای تقویت بورژوازی ملی و مترقی، تبدیل شد. این برنامه ی

مبتذل و منحط برنامه ای بود که کمونیست های ایران برای سال ها به طبقه ی کارگر ارائه می کردند. واژه ی "خلق" از سوی سازمان های چپ رادیکال مدام به کار گرفته می شد، در یک سوی مبارزه ی به اصطلاح طبقاتی! خلق قرار داشت و در سوی دیگر آن نیروهای ضد خلق و حامیان امپریالیست شان. خلق ظرف گل و گشادی بود که در هر زمان بسته به احساس نیاز رهبران سازمان برای توجیه عملکرد راست روانه شان، نیرویی به آن وارد و یا از آن خارج می شد. ملاک قرار گرفتن طبقات در این ظرف فقط و فقط تحلیل سطحی این سازمان از شرایط سیاسی بود، بدین ترتیب بسیاری از سازمان هایی که زمانی خرده بورژوازی حامی آیت الله خمینی را در صف خلق قرار می دادند بعدها آن را از ظرف خلق خارج کردند. در این میان آشنایی با قانونمندی های سرمایه کوچکنترین ضرورتی نداشت. تبیین نظری و تدقیق تفوریک اهداف و شیوه های مبارزاتی طبقه ی کارگر از طریق مبارزه با ایدئولوژی های طبقات دیگر به دست می آید. اما اگر بپذیریم که بخش عمده ی چپ ها و سوسیالیست های ایرانی جناح چپ جنبش ملی - اسلامی خرده بورژوایی و بورژوایی را تشکیل می داده اند، در این صورت این گونه جدال های قلمی دیگر نه مناقشات درونی چپ ها و سوسیالیست ها که نمودی از مبارزه ی طبقه ی کارگر علیه ایدئولوژی های دیگر طبقات (البته با پوشش سوسیالیستی) خواهد بود. این نگاه دقیقاً مخالف با دیدگاهی است که پوپولیست هایی مثل توانچه سعی در تبلیغ آن دارند. برای قضاوت درباره ی محتوای سیاسی و طبقاتی تئوری و پراتیک افراد، سازمان ها و احزاب هرگز نمی توان به ادعاها و اتیکت هایی که بر فعالیت هایشان می زند اکتفا کرد و همه ی آن ها را زیر اسامی کلی چپ یا سوسیالیست قرار داد. در این باره در قسمت های بعدی این سلسله مقالات نشان می دهم که رجوع به مارکس یا لنین و فاکت آوردن از آن ها، یا قائل بودن به حزب سیاسی یا ضرورت انقلاب در میان سوسیالیست های غیر کارگری، به معنی عدم وجود اختلافات بنیادین بین سوسیالیسم کارگری با سوسیالیسم دیگر طبقات نیست.

## **2- محک انطباق با مارکسیسم چه کسانی توده های هنوز توده ای هستند؟**

به تازگی عابد توانچه در راستای غنی سازی فحشنامه های خود پشت بحثی پنهان شده است که آقای صادق نوایی در مرداد ماه 85 خطاب به من نگاشت. توانچه البته پیش از این در فحشنامه ی اولش در مورد من نوشته بود: "محکش برای انطباق با مارکسیسم « فرخ نگه دار » و « توده ای های هنوز توده ای » است" توجه خوانندگان را به این نکته جلب می کنم که آقای نوایی در همان بحث ها نوشته بود: "من به طور کلی از عملکرد این حزب در دوره های مختلف دفاع می کنم." و نیز بارها اعلام کرده بود که سال های 57 تا 62 را درخشانترین دوره ی فعالیت حزب توده می داند. نوایی همچنین در جوابیه ی خود به من در دفاع از عملکرد حزب توده نوشت: "من از شما و دیگر دوستان خواستم که به جای تهمت های بی سند و مدرک، بنشینیم، اسناد را بیاوریم و درباره عملکرد حزب توده، از جمله در سال های انقلاب بحث کنیم." در همان پلیمیک من در مورد عملکرد حزب توده نوشته بودم: "این جاست که ته مانده های تفکر توده ایستی و شورویستی شما رو می شود و آنچه که نباید هویدا شود... بله آقای نوایی همین رفقای حزبی شما بودند که با همین توجیهات در برابر سنگسار زنان، اعدام انسان ها و به استثمار کشیدن کارگران چیزی نگفتند و خیلی ساده استدلال کردند: حکومت جمهوری اسلامی ایران چون ضد امپریالیستی است پس خلقی و مردمی است. !!! با همین استدلال ها حامی مکتبی ها و حزب جمهوری اسلامی شدند. بله دوست من با همین استدلال ها در سرکوب روشنفکران همدستی کردند. آدم فروختند و حتی برای سرکوب نیرو اعزام کردند. و با همین استدلال هاست که سید حسن نصرالله هم نزد شما عروج می کند و تبدیل می شود به چه گوارای لبنان! با همین تئوری های پوسیده اسلام سیاسی را تقویت کردید و ..." قضاوت را به خواننده واگذار می کنم تا خود به این موضوع بیندیشد که چه کسی محکش برای مارکسیسم توده ای های هنوز توده است؟ یک روز صادق نوایی فریاد بر می آورد که: "تنها یک دلیل برای من بیاور که تو را مارکسیست بدانم!" و روز دیگر عابد توانچه همان حرف ها را به شکل به مراتب ناشیانه تری تکرار می کند: "انگ پدرخواندگی و جواز صادر کردن همانقدر به من و رفقای من می چسبد که مارکسیست بودن به تو و محفل کوچکی که عضو آن هستی" در نهایت من همان جوابی را که به نوایی دادم برای توانچه تکرار خواهم کرد: "اگر شما مارکسیست هستی من افتخار می کنم که مارکسیست نیستم چرا که هرگز حاضر نیستم مرزبندی خود را با تفکرات رویزونیستی و توده ایستی امثال شما مه آلود کنم."

البته دفاع عابد توانچه از بحث های صادق نوایی به هیچ وجه تعجب آور نیست چرا که از نظر نگارنده ی این سطور هر دو از سوسیالیسم خلقی و خرده بورژوازی دفاع می کرده و می کنند. هر دو تفکر مبارزه ی ضدامپریالیستی را که بر پایه ی ناسیونالیسم و بیگانه ستیزی خرده بورژوازی شکل گرفته است، به جای مبارزه ی سوسیالیستی و ضد سرمایه داری ترویج می کنند، هر دو خلق را به جای طبقه ی کارگر قرار می دهند، هر دو استقلال ایدئولوژیک و تشکیلاتی طبقه ی کارگر را نفی می کنند، هر دو مخالف گسترش آزادی های اجتماعی پس از تصرف قدرت سیاسی هستند و... بیهوده نیست که امروز ضروری می دانم که نسبت به نگارش سلسله مقالاتی در دفاع از سوسیالیسم کارگری اقدام کنم و در آن مقطع (15 ماه پیش) نیز تشخیص می دادم که خطاب به نوایی بنویسم: "رفیق نوایی یک مقاومت ارتجاعی در برابر سرمایه داری نه تنها محترم و شایسته ی دفاع نیست بلکه محکوم به شکست هم هست!" و نیز خطاب به نوایی در جوابیه ی خود به من سوسیالیسم خلقی را بسط خلاقانه ی تئوری مارکس می دانست بنویسم: "به شخصه فکر می کنم باید در برابر سوسیالیسم خلقی هم موضع گیری نمود تا مبارزات جنبش را به سوی سوسیالیسم کارگری ارتقا داد" و سرانجام بیهوده نبود که در مقابل دفاعیات صادق نوایی از فیدل کاسترو نوشتم: "خائنینی مثل رفیق کاسترو که مناسبات عشیره ای را به جای اصول سانتالیسم دموکراتیک بر حزب تحمیل نموده، سوسیالیسم را به مفهوم سرمایه داری دولتی سترون کرده، رویای بچه گانه و استالینیستی سوسیالیسم در یک کشور را به خورد پرولتاریای کوبا داده و آزادی های مردم کوبا را از آن ها سلب نموده و... معنای مبارزه را به لجن کشیده اند" اگر مارکسیسم نوایی 15 ماه پیش در فاز فکاهی قرار داشت امروز مارکسیسم توانچه در فاز معامله با گرایشات و قطب های سکتاریستی قرار دارد که از پیشروی جنبش کارگری و نیز تقویت گرایشات سوسیالیستی- کارگری در هراسند.

### **3- شارلاتانیسم سیاسی و انگ زنی های بدون فاکت:**

اگر در قبال انگ زنی های بدون فاکت، اگر در برابر مزه پراکنی ها و فحاشی های مجازی و ... متعهد نباشیم و قاطعانه برخورد نکنیم باید شاهد ضربات جدی به جنبش چپ باشیم. در این میان به سهم خود در افشای یکی از این حقه های کودکانه می پردازم.

عابد توانچه در فحشنامه ی خود مرا متهم کرده است که به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد ندارم چرا که در کامنتی که در تاریخ 20 مرداد 85 در وبلاگ یکی از رفقا گذاشته ام نوشته ام: "در مورد <دیکتاتوری پرولتاریا> این ترمی است که بلانکی درست نموده و خوب می دانی که روش بلانکی اصولا یک روش غیرمارکسیستی و آوانتوریستی است. لذا فکر می کنم کاربرد این واژه نیاز به تدقیق بیشتری دارد" در این میان خواننده ای که متن سانسور شده ی سانسورچی جوان و ناشی ما را می خواند احتمالا تصویر درستی از نگارنده ی این سطور نخواهد داشت. برای رفع شبهه ی تمام خوانندگان، همان جملاتی را که خطاب به صادق نوایی(که از موضع مشابهی به من حمله کرده بود) در "مقاله ی مارکسیسم رفیق نوایی در فاز فکاهی" (22 مرداد 85) نوشتم برای عابد توانچه تکرار می کنم: "رفیق عزیز شما را به خواندن مجدد نامه ام توصیه می کنم و توضیح می دهم که من روش آوانتوریستی، نخبه گرایانه و جدا از توده های بلانکی را به نقد کشیده ام و لذا خواستار این شده ام که وقتی از ترم "دیکتاتوری پرولتاریا" استفاده می کنیم تدقیق بیشتری به کار بندیم و بیان کنیم که منظور ما از ادای این ترم چیست؟ آیا ما هم همان درک بلانکی را از این ترم داریم یا به درکی مارکسیستی از آن رسیده ایم. آیا وقتی آن را به کار می بریم منظورمان تجربه ی واقعی استالینیسم در شوروی است؟ تجربه ای که میلیون ها انسان آزاده را به کام مرگ کشید؟ یا درک ما از آن به مثابه دموکراسی شورایی است که گامی فراتر (به لحاظ کیفی و نه فقط کمی) از دموکراسی بورژوازی است. لذا من اصلا چنین چیزی ننوشته ام که این ترم یا مفهومی را غیر مارکسیستی می دانم من روش لویی بلانکی را غیر مارکسیستی دانسته ام که البته به نظر می رسد شما که به نوعی تفکرات چهل سال پیش چپ ایرانی را نمایندگی می کنید یا تفکرات او خیلی هم مشکل ندارید."

"سانسور مبارزه را نابود نمی کند، بلکه آن را یک جانبه می کند، مبارزه ای آشکار را به مبارزه ای پنهان تبدیل می کند، مبارزه بر سر اصول را به مبارزه ی اصول بی قدرت با قدرتی بدون اصول تبدیل می کند. سانسور حقیقی که بر ذات مطبوعات استوار است، همانا نقد است"

سانسور و آزادی مطبوعات/ کارل مارکس

آقای توانچه آیا بهتر نیست به جای سانسور کردن مقالات من، به سانسور حقیقی (نقد) پردازید و برای مخاطبان خود ذره ای از فهم و شعور قائل شوید؟ آیا بهتر نیست به جای پنهان کردن مبارزه، این مبارزه ی ایدئولوژیک را بدون هیچ هراسی، آشکارانه ادامه دهیم؟ آیا اگر کسی بنویسد در مورد به کار بردن ترم "دیکتاتوری پرولتاریا" باید تدقیق بیشتری به کار برد، به معنی عدم اعتقاد او به دیکتاتوری پرولتاریاست؟ به شخصه فکر می کنم که هیچ خواننده ای چنین استدلالی را نپذیرد مگر آن که این خواننده عابد توانچه باشد که به قول خودش: "من بازی با کلمات و تمرین کلمه و ترکیب را بعد از دوران مدرسه ی ابتدایی کنار گذاشته ام." توانچه احتمالا علاوه بر بازی با کلمات شناخت معنی کلمات را هم کنار گذاشته باشد و ناچار وقتی معنی کلماتی چون "تدقیق" را علی رغم توضیحات چند خطی من نمی فهمد به هذیان گویی می افتد.

#### **پانویس:**

1- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به جهان سوم، نظریه ی وابستگی و احمد شاملو (ایرج آذرین) و ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر - نگاهی به تجربه ایران (منصور حکمت)